

دائی جان ناپلئون

خاطره همیشه زنده

محمود جوانبخت



سریال «دائی جان ناپلئون» ساخته ناصر تقوایی برای نسل پیشین یک خاطره همیشه زنده است. چرا؟ چون تلویزیون ایران تاکنون نتوانسته است هیچ مجموعه‌ای را به قوت و استحکام و جذابیت فراگیر این سریال به روی آنتن بفرستد. اما برای مخاطب امروزین تلویزیون و سینما مگر این که با مقایسه‌های آزار دهنده بتوان ویژگی‌های مسحورکننده «دائی جان ناپلئون» را اثبات کرد. چه این که مخاطبین امروز متأسفانه نه به سهولت توان دیدن سریال را دارند و نه زمانی که تقوایی بر اساس آن سریال را ساخته از محاق توقیف برون افتاده است که لاقط با خواندن آن در لذت دیدن این سریال شریک شوند. پس فایده گفتن و نوشتن درباره «دائی جان ناپلئون» چیست؟

بیشترین فایده؛ گرمی داشت میراث تصویری این سرزمین

سریال «دائی جان ناپلئون» ساخته ناصر تقوایی برای نسل پیشین یک خاطره همیشه زنده است. چرا؟ چون تلویزیون ایران تاکنون نتوانسته است هیچ مجموعه‌ای را به قوت و استحکام و جذابیت فراگیر این سریال به روی آنتن بفرستد.

اما برای مخاطب امروزین تلویزیون و سینما مگر این که با مقایسه‌های آزار دهنده بتوان ویژگی‌های مسحورکننده «دائی جان

است که اینک گرد و غبار زمانه (و نه فراموشی) آنها را فرا گرفته است. و کمترین فایده، توجه دادن سیاستگزاران جام‌جم است که سرمایه‌های هنگفتی را مصرف مجموعه‌سازی‌هایی می‌کنند که در جذب تماشاگران ایرانی - به ندرت - موفق اند. از دیگر سو در این سال‌ها صدا و سیما سعی وافری کرده است تا برخی از زبده‌گان عرصه سینما را جذب مجموعه سازی برای تلویزیون کند. نوشتن دربارهٔ ویژه‌گی‌های «دائی جان ناپلئون» برای سینماگرانی که سر و کارشان با تلویزیون افتاده هم قطعاً جالب توجه است. چرا که «دائی جان ناپلئون» را کسی ساخته که پیش از آن چند فیلم سینمایی هم در پرورنده خود دارد و از فیلمسازان پیش روی این دیار به شمار می‌رود. از فیلمسازان خوب آن سال‌ها معدود افرادی توانستند برای تلویزیون مجموعه سازی کنند. این بخت به جز ناصر تقوایی شامل حال مرحوم علی حاتمی نیز شد. اما امروز مشی صدا و سیما در مجموعه سازی بر این است که عرصه را برای فیلمسازان عرصه سینمایی ایران گسترده کند. این گسترده‌گی البته اگر با سیاستگزاری درستی صورت نگیرد، ای بسا نتیجهٔ عکس نشان دهد. به هر روی برای سینماگری که تجربیات موفقی در سینما دارد، شکست در تلویزیون به مراتب سخت‌تر از شکست در سینماست. دلایل آن هم واضح‌تر از این است که نیاز به موشکافی داشته باشد. همین بس که افکار عمومی در حوزه تلویزیون بسیار حساس‌تر از سینماست. سخن به درازا کشید.

در آغاز این نوشته بدون هیچ پیش فرضی از قوت و استحکام و جذابیت فراگیر «سریال دائی جان ناپلئون» سخن گفتیم. قبل از پرداختن به این موضوعات اگر مرور کوتاهی داشته باشیم بر موضوعاتی که آنها را در خارج از متن نامیده‌ایم، قطعاً برای امروزان و علاقمندان فیلم و سینما جذابیت خواهد داشت و به درک و فهم آن چه از برجستگی‌های این مجموعه برخوردار خواهیم شمرده، کمک خواهد کرد.

سریال «دائی جان ناپلئون» بر اساس رمانی به همین نام نوشته ایرج پزشکشاد ساخته شد. پزشکشاد در دههٔ چهل رمانش را به صورت پاورقی در نشریه فردوسی منتشر ساخت و در سال پنجاه و یک در یک ماه دوبار به صورت کتاب چاپ شد که از آن پس تا زمان نمایش این سریال از تلویزیون گویا به چاپ هشتم هم رسید. بر اساس گفته‌های دوستان نزدیک پزشکشاد، رمان بر اساس رخدادهای واقعی زندگی خود او شکل گرفته و به نگارش درآمده است. گویا به خاطر همین پیوند نزدیک نویسنده با وقایع بوده است که پزشکشاد واگذاری امتیاز کتاب را به تلویزیون مشروط بر این کرده است که خود نیز بر مراحل نگارش فیلمنامه و ساخت آن نظارت داشته باشد. حتی پزشکشاد در سر صحنه هم حاضر

می‌شده و در یکی از همین حضورهایش از نصرت کریمی که نقش «آقا جان» را در سریال ایفاء می‌کند، به خاطر این که این نقش را خوب اجراء می‌کند تشکر کرده است. چون «آقا جان» در حقیقت پدر خود پزشکشاد است.

رمان فروپاشی نمادین یک خانوادهٔ اشرافی از نوع فجری را روایت می‌کند که حوادث آن به نوعی با یک نخ تسبیح بسیار نازک و ظریف (عشق یک پسر تازه بالغ شده به دختر دائی جان ناپلئون که بزرگ این خانوادهٔ اشرافی است) به هم متصل شده‌اند دائی جان که فرزند بزرگ «آقای بزرگ» است، نظامی بازنشسته‌ای است که در خیال، خود را با ناپلئون بناپارت مقایسه می‌کند و سخت در توهم این است که بالاخره انگلیس هابلائی را که سر ناپلئون آوردند بر سر او هم خواهند آورد.

او نمایندهٔ قشر اشرافی است. پرداختن تبیین‌گرا از مؤید چنین فرضی است. بنابراین توهم «کار، کار، انگلیسیاست» در ذهن دائی جان به نوعی قابل تعمیم اگر نگوئیم به همهٔ اشراف بلکه به بخش عمده‌ای از اشراف ایرانی است که بیشتر نوادگان شاهزاده‌های قاجاری بودند. البته مقولهٔ اشراف و تحلیل روابط آنها با سلطنت و مردم نیز نیازمند نگاه دقیق تاریخی است. به قول استاد زرین کوب تاریخ نگاری هم حرفه‌بی حسود است و اجازه نمی‌دهد مورخ به کار دیگری پردازد. در واقع حتی مورخ اگر به کار دیگری هم پردازد، با دید تاریخی به آن می‌نگرد همه چیز را نسبی می‌یابد و محدود به زمان و مکان خاصی. با این همه هر دوره‌یی، تاریخ گذشته را دوباره از سر می‌نویسد و می‌کوشد که در آن کنجکاوای‌های عصر خویش را پاسخ دهد. به هر حال اگر بخواهیم بر دائی جان ناپلئون انگشت بگذاریم، چون از امروز و عصری که ما در آن به سر می‌بریم، نگاه می‌کنیم، شاید کنجکاوای‌های عصر خویش را در آن جستجو کنیم. اشراف بازمانده از قاجار غالباً ضمن این که مال و منال و ملک و طبقه را از اجداد خود به ارث برده بودند، روابط اجتماعی و بیگانگان و حاکمیت و... را نیز از مقولات موروثی تلقی کرده و نفرت و مؤانست و خیر و شر را نیز همانی می‌دانستند که پدرانشان پیش از آنها تاکید کرده بودند. از سوی دیگر انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی سکنه‌ای را در ارکان اشراف ایران ایجاد نمود. برای آنان بسیار گران بود که یک قزاق پاپتی به نام رضاخان میرپنج بر تخت بنشیند و سلطنت را در اعقاب خود موروثی کند. اما نکتهٔ مهم و کلیدی اینجاست که به سلطنت رسیدن پهلوی‌ها را جامعهٔ ما مدیون انگلیسی‌هاست. این دین هم بر شانهٔ اشراف و هم پادشاه ایران به نوعی سنگینی می‌کرد. اشراف کینهٔ انگلیسی‌ها را بر دل داشتند چون سناریوی مضحکی را تدارک دیدند که فینال آن حاکمیت بلامنازع یک بی‌سواد سوادکوهی بود.

اما پهلوی دوم چرا کینه انگلیسی‌ها را به دل داشت؟ مضحک‌تر از سناریوی اول سناریویی بود که انگلیسی‌ها در شهریور بیست اجرا کردند و آن اخراج رضاشاه کبیرا از ایران با ذلت و خواری و بر پادشاهی گماردن پسر جوان او بود که برای از دست ندادن تاج و تخت به چنان ذلتی گرفتار آمد که دست آخر با امر دولت فحیمه بر تخت نشست ولی کینه گردانندگان ماجرا را هیچ‌گاه از دل بیرون نکرد هر چند پنهان کرد تا روزی که سر و کارش با ارباب جدید (آمریکایی‌ها) افتاد. اما این کینه مشترک باعث نمی‌شد پهلوی دوم همواره خطر شاهزاده‌های فجری را نادیده بگیرد و حتی مایل بود افسول این نوع اشرافیت موروثی و کهنه تفکرات پوسیده آریستوکراتیک را که سوغات قجرها بود، به رخ بکشد و اگر زمینه مساعد بود در حوزه هنر و ادبیات هم این موضوع پرداخته شود. بنابراین شاید بتوان گفت تلویزیون ایران از این زاویه به «دائی جان ناپلئون» نگریست و حتی گمان برد که ای‌بسا با یک تیر دو نشان خواهد زد.

از یک سو فروپاشی یک جامعه اشرافی کوچک که مصداق «اشراف و شاهزاده‌های فجر» بود به نمایش گذاشته می‌شود و از سوی دیگر تماشاگر به سبب همذات‌پنداری با دائی جان و احساس ترجم به او، انگلیسی‌ها را عامل مرگ او تلقی خواهد کرد



و در نهایت انگلیس تبدیل خواهد شد به ضد قهرمان در ناخودآگاه تماشاگر. اگر تلویزیون ایران تا حد فراوانی توانست فروپاشی اشرافیت را به نمایش بگذارد اما هدف دوم با توجه به ساختار کم‌دی سریال و طنز جان دار داستان تحقق نیافت. ولی با این همه کارکرد خود را از دست نداد و از دیگر سو رویه‌ای شد بر اندیشه‌های پاره‌ای از روشنفکران آن روزگار که غالباً چشم امیدشان از روگانه شرق بود و بر «تئوری توطئه» استعمارگران صحه می‌گذاشتند. همین نیز خود موضوعی نبود که از به تمسخر گرفتن آن، رژیم پهلوی ناراضی باشد. آن چه ما گفتیم شاید (و البته فقط شاید) فرضیاتی بیش نباشد. ولی گریزی از آن نیست و ما اکنون که پس از ربع قرن از نوشته شدن رمان و نمایش سریال نشستیم و «خارج از متن» این پدیده استثنایی را تحلیل می‌کنیم، خودشان گر برجستگی‌های این اثر درخشان است.

□

نمی‌دانم تا به حال به این موضوع اندیشیده‌اید که آیا «داستان ایرانی» وجود دارد و یا می‌تواند وجود داشته باشد یا نه؟ منظور از داستان ایرانی، این نیست که شخصیت‌ها، فضا و... ایرانی باشد بلکه موضوع بر سر این است که آیا می‌توانیم بر اساس نیازهای فرهنگی، قومی، زبانی و حتی سیاسی و اجتماعی و... تغییراتی را در انواع روایت‌های متداول در جهان به وجود آوریم که پاسخی باشد بر آن نیازهایی که بر شمردیم؟ قبل از پاسخ گفتن به این پرسش‌ها اجازه بدهید به یک نکته فوق‌العاده مهم اشاره کنم. ما ایرانی‌ها در فرهنگ کهن‌مان، سنت‌های روایت مکتوب نداریم و یا اگر داریم در مقایسه با شفاهیات بسیار اندک و قلیل است. حالا به هر دلیل که پرداختن به آن شاید از حوصله این نوشته خارج باشد مردم ما روی خوشی به متون مکتوب نشان نمی‌دهند. یعنی کمتر حاضرند از طریق چشم به فهم موضوعی دست یابند بلکه برای آنها گوش جاده هموارتری است برای ادراک معقولات و محسوسات بنابراین در جهان امروز که بر اساس رشد بشر در تمام زمینه‌ها، نوع روایت‌ها نیز دگرگون شده است و اساساً این تغییرات را می‌توان ماحصل پیشرفت بشر در انتشار مکتوبات دانست، در جامعه‌ای شرقی چون ایران که با روایت مکتوب میانه خوشی ندارد، تکلیف رمان و اساساً هنرهایی از این دست چیست؟ رمان نویس ایرانی همواره با این مشکل روبرو بوده است. یعنی خواننده ایرانی که با مکتوبات بیگانه است، میزان استقبالش از رمان که نوع تکامل یافته روایت است در مقایسه با خوانندگان فی‌المثل فرانسوی به طرز رقت‌آوری اندک است. با این همه تلاش‌هایی صورت گرفته است تا متنی خلق شود که به مذاق ایرانی خوش بیاید. چگونه؟ گفتیم که بر اساس سنت‌های مان (نقالی و قصه‌گویی

مادریزگها و سنت قهوه‌خانه نشینی و عادت به خاطره‌گویی در شب نشینی‌ها و پرده خوانی و... مردم ما بیشتر به روایت شفاهی گرایش دارند تا روایت مکتوب. با توجه به این موضوع رمان نویس ایرانی می‌تواند از نوع روایت شفاهی در متنی که اساساً مکتوب است، الگو بگیرد تا جذابیت خیره‌کننده برای خواننده خود دست و پا کند.

رمان «دائی جان ناپلئون» از این شگرد بهره گرفته تا خواننده ایرانی را مجذوب خود سازد، به ویژه این که زاویه دید اول شخص را برگزیده است تا این تمهید به جا، کارکرد بیشتری داشته باشد، از این گذشته سخن و نوع روابط بین آدم‌ها و رفتارشان (اعم از نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن و حرف زدن و...) علائق و سلاقی... همه در نظر خواننده ایرانی آشنا و ملموس است. شاید به این خاطر که پزشک‌زاد بر اساس حوادث واقعی در پیرامون و متن زندگی خود دست به نگارش این رمان زده است، موفق شده تا تمام آن چه را که برشمرديم در روایتی که مایه‌های غلیظ شفاهی دارد، گردهم آورد تا خواننده با شیفتگی و ولع متن را بخواند. برای نمونه شخصیت دائی جان که دستخوش توهم شده است. این توهم شدن محصول بلوف‌ها و دروغ‌ها و به قول امروزی‌ها خالی‌بندی‌هایی است که دائی در مدح شخصیت شجاع و دلاور خود در نزد دیگران اظهار کرده و به مرور خود نیز باور کرده است. این آدم با این ویژه‌گی‌ها واقعاً برای خواننده ایرانی بیگانه نیست. یعنی دائی جان از آن رو که ریشه در واقعیت‌های جامعه ما دارد (به ویژه این که پزشک‌زاد این شخصیت را بر اساس یک آدم واقعی خلق کرده است) برای خواننده ایرانی پذیرفتنی و قابل درک و لمس است. آن چه گفتیم مهمترین ویژه‌گی رمان «دائی جان ناپلئون» است که باید سبب استقبال خوانندگان را نیز در همین ویژگی جستجو کرد. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. «دائی جان ناپلئون» موقعیتی از یک مجموعه شخصیت‌ها و تیپ‌ها را در یک خانواده بزرگ به تصویر کشیده است که موقعیت در ذات خود سر از طنز درمی‌آورد. طنزی گزنده و نیش‌دار که در پس خنداندن مخاطب خود، مزه تلخی در انتهای ذهن بر جای می‌گذارد که پیش از این به آن اشاره کردم: انحطاط طبقه اشراف. از دیگر ویژه‌گی‌های رمان انکاء بر دیالوگ و گفتار است. این ویژه‌گی نیز در راستای بهره از شگردهای شفاهی بر جذابیت رمان افزوده است. می‌دانیم که تصویرپردازی در متن الزاماً منجر بدان می‌شود که خواننده در ذهن خود به تصویرسازی بپردازد. از آن رو که دیالوگ تنها از طریق گوش (گرچه در اینجا توسط چشم خواننده می‌شود) وارد ذهن می‌شود به گونه‌ای که مقوله شفاهیات به حساب می‌آید. بنابراین پزشک‌زاد برای آن که روایتی سهل‌الوصول و مطلوب خواننده ایرانی خلق

کند، بر اساس گفتار داستان را به جلو می‌برد. حال که در رمان دیالوگ نقش پیش‌برنده دارد، نویسنده سعی کرده است با ویژگی‌های کلامی در گفتار تک تک آدم‌های داستان آنها را از هم تمایز دهد و در ضمن زمینه‌ای فراهم آورد تا خواننده ضمن انس با شخصیت، از لابه‌لای گفتارها به لایه‌های ذهن او نیز رخنه کند. درباره رمان «دائی جان ناپلئون» گفتنی فراوان است اما ناصر تقوایی با این متن چه کرده است؟

بدون شک وفاداری تقوایی به رمان را باید به حساب هوشمندی او گذاشت نه بر شرط و شروطی که پزشک‌زاد در قرار دادش با تلویزیون بر آن تاکید کرده است. چرا که خود متن قائم به ذات برای تصویر شدن نوشته شده است. البته زاویه دید رمان (من راوی) در فصولی که راوی حضور ندارد و از قول دیگران حوادث را نقل می‌کند، برای به تصویر کشیدن آن حوادث فینمناز را با مشکلاتی روبرو کرده است که به غیر از یکی دو مورد که تقوایی زاویه دید را شکسته است، تا آخر وقایع سریال از زاویه دید سعید برای تماشاگر به تصویر کشیده می‌شود.

همان گونه که درباره رمان و امتزاج سنت‌های روایتی در متن آن سخن گفتیم، تلاش تقوایی نیز برای به تصویر کشیدن یک اثر ادبی، آن جایی به ثمر می‌نشیند که او نیز بر آن سنت‌ها و امتزاج روایت شفاهی و تصویری (و حتی سنت‌های نمایشی مثل تعزیه و روح‌وسی) توجه نشان داده و با دقت و خلاقیت منحصر به فردی، شخصیت‌هایی را خلق کرده است، که در موقعیت شکل می‌گیرند و پرداخته می‌شوند. یعنی کاراکتر در صحنه خلق می‌شود و در پس دیالوگ‌هایی که بر زبان می‌راند داستان را به جلو می‌برد. انتخاب درست بازیگران خلاق چون مرحومان؛ پرویز فنی زاده و غلامحسین نقشبند یا نصرت کریمی و پرویز صیاد نیز در موفقیت تقوایی بی‌تأثیر نیست.

آنچه گفته آمد مختصری بود پیرامون یکی از درخشان‌ترین رمان‌های فارسی و همچنین مهمترین حادثه تاریخ تلویزیون ایران در زمینه سریال سازی یعنی «سریال دائی جان ناپلئون» - ساخته ناصر تقوایی» این پدیده استثنایی بیش از این‌ها باید مورد مطالعه و مذاقه صاحب‌نظران قرار گیرد. به ویژه در روزگار ما که «سریال سازی» اقت و خیزهای فراوانی را از سر می‌گذرانند، در حالی که پاره‌ای اوقات و به زعم برخی بیشتر اوقات - بودجه‌ای را که از هزینه‌های عمومی صرف می‌شود باید هدر شده تلقی کرد.